

# شیخ انصاری

و

# اصول کاربردی

سیدعلی حسینی

علم اصول از دانشهای ارزشمند و گرانقدر اسلامی است و به منزله ابزار و منطق فقه استدلالی به کار می رود. در فقه هیچ مسأله ای نیست که بر یک یا چند قاعده اصولی، مبتنی نباشد.

جایگاه و ارزش والای اصول از آن روست که در خدمت فقه و مقدمه آن است. در واقع علم اصول از فقه نشأت گرفته و در دامن آن بالیده است و می بایست در شیوه، آموزش، چگونگی تنظیم ابواب و سرعنوانها و زیرعنوانها، کمیّت و کیفیت و ... از فقه پیروی کند و در این همه بر پایه نیازمندیهای آن - که در زمانهای مختلف متغیر است - بنیان نهاده شود.

بنابراین اگر از این فلسفه وجودی غفلت شود و چونان علمی مستقل لحاظ شده و بدان اصالت داده شود، به همان اندازه از ارزش آن کاسته می شود، افزون بر این که فقه را از حرکت و پویایی باز داشته و سبب هدررفتن عمرها و تحیر فقها می گردد.

از نکته های ارزشمندی که در شیوه اصولی شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - به وضوح پیداست این است که آن بزرگوار به گونه ای به طرح مسأله، توضیح و تحریر موضوع مورد پژوهش، ارائه نمونه های مختلف فقهی، نقل نظریات فقیهان و اصولیان در مسأله و بررسی

ادله هر کدام، اقامه دلیل و تحقیق درباره آن و ... می پردازد و خواننده بخوبی به این نکته پی می برد که از این اصل اصولی در فقه چه بهره ای می توان برد. چنانکه هرگاه متنی فقهی مربوط به همین قاعده اصولی، پیش روی خواننده گذاشته شود، فهم آن آسان و احیاناً آماده استنباط خواهد بود. به بیانی دیگر پژوهشهای اصولی جناب شیخ چونان ابزاری کارآمد در دست خواننده است و به هنگام برخورد با متون فقهی یا استنباط احکام شرعی، به روشنی نقش مؤثر آنها را درمی یابد و نه تنها هیچ گونه بیگانگی میان آنها احساس نمی کند، بلکه به فقه به عنوان مجموعه ای از احکام می نگرد که بر پایه اصولی بنیان شده است.<sup>۱</sup>

در این مقال تنها به توضیح و تحلیل شیوه شیخ می پردازیم و بیشتر کتاب گرانقدر «فرائد الاصول» را گواه خود می گیریم، چراکه کتاب درسی حوزه های علمیه و به خنامه خود آن بزرگوار است و از کاستیها و فزونیهای تقریر نویسان به دور.

به نظر می رسد در سرتاسر پژوهشهای اصولی ایشان - به استثنای مواردی اندک - این برجستگی چشمگیر است اما در محورهای زیر بارزتر و برجسته تر:

### \* مثالها و نمونه های فراوان فقهی

آغاز سخن را، از نخستین مبحث شیخ در فرائد الاصول آغاز می کنیم. در ابتدا، ایشان از حجیت ذاتی «قطع» سخن می گوید و از این جهت آن را با «ظن» مقایسه می کند و برای توضیح فرق میان آن دو، دو مثال می زند؛ آنگاه قطع را به طریقی و موضوعی تقسیم کرده و قطع طریقی را بطور مطلق حجت می داند و برای آن مثالی می زند. اما حجیت قطع موضوعی را تابع دلیل حکم دانسته و ... وی برای همه اقسام آن از فقه نمونه می آورد

۱. یکی از محققان معاصر در این باره می نویسد:

«شیخ انصاری مباحث اصولی عملی اصول فقه را به میزانی شگرف تبسّط کرد و با موشکافیها و دقتهای بی نظیر آن را به شکل فنی بسیار ظریف درآورد و براساس علمی مستحکم بنیان نهاد. سپس فقه را به خصوص در مبحث معاملات بر همان روش اصولی تفریع نمود...»

حسین مدرسی طباطبایی، مقدمه ای بر فقه شیعه، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۶۱.



## فَرَائِدُ الْأَصُولِ

وَفِي  
رَسَائِلِ

أَسْنَاذِ الْفُتُوَاةِ وَالْمُجْتَهِدِينَ  
الْشَيْخِ مَرْصُوقِ الْأَنْصَارِيِّ

(۱۳۱۶ - ۱۳۷۸ هـ.ق)

حَفْظَةُ وَتَكْمِيلُهُ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

در تنبیه اول قطع، بحث در این است که آیا قطع حجت است - چه با واقع مطابق باشد و چه نباشد - یا حجیت آن تنها در صورت مطابقت با واقع است (مسأله تجری) و مطلب را ضمن یک مثال توضیح می دهد که اگر کسی یقین دارد این مایع شراب است و آن را می نوشد آن گاه معلوم می شود که یقین او برخلاف واقع بوده و آن، آب است و نه شراب، آیا در این صورت نیز قطع وی حجّت است، یعنی استحقاق کیفر الهی را دارد؟ شیخ برای توضیح دیدگاههای فقیهان به تتبع و جستجو در فقه می پردازد و می نویسد:

«ظاهر سخنان آنان در برخی از مسائل فقهی نظر اولگ است؛ یعنی قطع مطلقاً حجت است [چراکه] دسته ای از فقیهان بر این مطلب اجماع دارند که اگر کسی ظن دارد که وقت نماز، ضیق است [و تأخیر آن موجب قضای نماز است] اگر آن را به تأخیر اندازد، سپس معلوم شود زمان برای اقامه نماز باقی است، مرتکب گناه شده است. و این اجماع نشانگر حجیت مطلق قطع و حرمت تجری است. آن گاه پس از بیان مخالفت شیخ طوسی در نهاییه، علامه در تذکرة و سید مجاهد در مفاتیح، به نقل فرع دیگری از فقه می پردازد که آن نیز نشانگر حجیت مطلق قطع است:

۲. الشیخ مرتضی الانصاری، فرائد الاصول، به کوشش عبدالله نورانی، قم، موسسه نشر اسلامی، ج ۱، ص ۴۶. (ارجاعات بعدی در متن مقاله است و فقط به صفحه چاپ یاد شده ارجاع داده می شود).

و سرانجام می گوید گاه دلیل حکم این قطع موضوعی، مقید به این است که قطع از سبب خاصی حاصل آید؛ مانند... و مانند نظر برخی از فقیهان که جایز نمی دانند قضای در حق الله به علم خود عمل کند. آن گاه ادامه می دهد که مثالهای این مطلب در مورد کسی که قطع ندارد، فراوان است؛ برای نمونه بر مقلد واجب است برای آگاهی از احکام شرعی به عالم (فقیه) مراجعه کند، مشروط بر این که آن عالم به شیوه متعارف دانش خود را به دست آورده باشد و نه از راه غیر متعارف، مثل رمل و... که در این صورت تقلید از وی جایز نیست. همچنین تقلید از فقیه و عالمی که به شیوه رایج و معمول اجتهاد، به مقام فقاہت رسیده، اما فاسق یا غیر امامی باشد، جایز نیست. نیز اینکه قضای تنها در صورتی که شهادت عادل، مستند به حس باشد، واجب است آن را بپذیرد و نه در صورتی که مستند به حدس باشد.

آن گاه در ادامه سخن می گوید ظن نمی تواند بجای قطع موضوعی بنشیند و برای این نیز نمونه ای می آورد و آن اینکه: اگر فرض کنیم شارع در حفظ عدد رکعتهای نماز دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی، یقین را معتبر دانسته باشد، ظن و اصل عدم زیاده نمی تواند به جای آن بنشیند؛ مگر اینکه دلیلی از خارج بر آن دلالت کند. مثال دیگری از باب شهادت برای این مطلب می آورد و آن اینکه: اگر کسی مثلاً شهادت دو شاهد را شنیده باشد که این مال از آن فلان شخص است یا خود مشاهده کرده باشد که در تصرف اوست، به استناد ظن حاصل از این «بیّنه» و «ید» جایز نیست در این باره، در دادگاه شهادت دهد، چرا که علم به مورد شهادت (مشهود به) موضوعی است و ظن نمی تواند قائم مقام آن شود و همین مورد را بر قطع طریقی تطبیق می کند که اگر بخواهد همین شخص این مال را برای خود بخرد، ظن به دست آمده از «بیّنه» و «ید» کافی است زیرا این قطع طریقی است و ظن معتبر می تواند جای آن را بگیرد.<sup>۲</sup>

همان گونه که ملاحظه شد، شیخ در این گزارش چندین مثال از فقه می آورد، یعنی در واقع نشان می دهد که چگونه این فروع فقهی بر این اصل اصولی مبتنی است.

فقهی دیگر را بر پایه این مسأله، بنیان می‌نهد و پس از این نتیجه که علم اجمالی مانند علم تفصیلی است، هشت مسأله فقهی نقل می‌کند که در آنها فقیهان برخلاف این قاعده اصولی، فتواداده‌اند و سه راه حل برای برطرف کردن این مشکل ارائه می‌دهد، آن گاه برای هر کدام، از فقه نمونه می‌آورد. (ص ۸-۲۴)

جالب توجه است که جناب شیخ با شیوه خاص خود به گونه‌ای، مسأله علم اجمالی را می‌پژوهد که خواننده به فرع‌های مترتب بر آن توجه می‌یابد و راه روشنی را فراروی خود می‌بیند و درمی‌یابد که کاربرد این اصل اصولی در فقه چگونه و در چه مواردی است و برای رفع اشکالهای احتمالی، مواردی را که در فقه برخلاف آن فتوا داده‌اند، تذکر داده، به حل آنها می‌پردازد.

طرح این گونه فروع فقهی، بررسی آنها، چگونگی استناد آنها به قوانین اصولی تا پایان بحث قطع همچنان ادامه دارد و در مجموع در این بخش بیش از سی مثال از فقه می‌آورد.

در بحث ظنهای معتبر نیز همین شیوه را ادامه می‌دهد که به طور فشرده تنها به یک مورد از آن اشاره می‌کنیم:

یکی از امارات معتبر اجماع است. جناب شیخ در این باره، مطالبی را از ایضاح الفوائد، ذکری، حاشیه شرایع و معتبر نقل می‌کند و در بحث از اجماعهای متعارض، پنج اجماع متعارض از سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ طوسی در کتاب الفصول المختاره و خلاف و نیز ابن ادریس در خلاصه الاستدلال نقل می‌کند و با آوردن این نمونه‌های فقهی، مصداقهای فقهی آن را روشن می‌کند و آن گاه توجیه علامه مجلسی و شهید را بیان می‌کند. در عبارت مجلسی در این باره، چنین آمده است:

«به ظاهر فقیهان وقتی به فقه مراجعه می‌کنند، گویا آنچه را در اصول گفته‌اند، از یاد می‌برند...» حاصل سخن مجلسی در بحار آن است که کاربرد اجماع در فقه با تئوری آن در اصول متغایر است و اجماع پذیرفته در اصول غیر از اجماعی است که در فقه به عنوان دلیل آورده می‌شود. آن گاه در پاسخ سخن علامه مجلسی و شهید می‌گوید: تسبیح در فقه اقتضا می‌کند که بگوییم این

«بدون هیچ اختلاف نظری میان فقیهان، آن که یقین و یا ظن دارد که مسافرت در فلان راه، خطرناک و ضررآفرین است، اگر مسافرت کند، سفرش، سفر گناه و از این رو نماز او تمام است، گرچه پس از آن معلوم شود که ضرری و خطری در آن سفر نبوده است.»

وی پژوهش پیرامون مسأله را با بررسی دقیق نظریات ادامه می‌دهد و در پایان، مطلب را با نقل عبارتی از کتاب گرانسنگ «قواعد شهید اول» که حاوی شش مثال است، ختم می‌کند. (ص ۸-۱۴)

در اینجا جناب شیخ از اجماع فقیهان بر دو حکم فقهی، مبنای اصولی آنان را کشف می‌کند و این مطلب را همراه با ذکر مثال و نقل یک عبارت از ایضاح الفوائد همراه می‌سازد و همه مراحل پژوهش خود را به گونه‌ای انجام داده و به پایان می‌برد که مقدمه بودن اصل اصولی کاملاً نمایان است و خواننده را تا اندازه‌ای آماده بهره‌وری از این قانون اصولی می‌کند. به بیانی دیگر نمونه بالا افزون بر تبیین و تحقیق یک مسأله اصولی، کاربرد آن را در فقه نیز نشان می‌دهد.

در تنبیه سوّم که درباره قطع قطع (کسی که بسیار و به سرعت برایش یقین حاصل شود) مطلب را به طرز خاصی آغاز می‌کند. در آنجا می‌نویسد:

«شاید ریشه این سخن که یقین قطع، اعتبار ندارد، سخن استاد بزرگ، کاشف الغطاء باشد که فرمود شک کثیرالشک بی اعتبار است.»

آن گاه سخن استاد را به نقد می‌کشد و برای آن چهار صورت فرض کرده و برای هر کدام نمونه‌ای از فقه می‌آورد. (ص ۳-۲۲)

در تنبیه چهارم به مسأله علم اجمالی می‌پردازد. در همان آغاز بحث دو مثال از فقه می‌آورد و در صفحه بعد مثال دیگری نقل می‌کند و در ضمن استدلال، دو فرع

اجماعها حدسی است و عبارتی از ذخیره المعاد محقق سبزواری نقل می‌کند که بخشی از آن به شرح زیر است:

«... از جستجو و تتبع در سخنان فقیهان متأخر چنین به دست می‌آید که آنان به هنگام تألیف به کتابهایی که پیش رو دارند، مراجعه می‌کنند و هرگاه در آنها فقیهان را در حکمی از احکام شرعی متفق ببینند، می‌گویند این حکم اجماعی است و آن‌گاه که به نگاشته تازه‌ای دست یابند که فتوای مخالف با آرای پیشین را دربردارد، از نظر سابق خود برمی‌گردند.» (ص ۹۰-۹۵)

مطالب بالا این واقعیت را نشان می‌دهد که شیخ و محقق سبزواری گاه برای تنقیح و تحریر یک مسأله اصولی، جستجو و تتبع در فقه را لازم می‌دانند، گو اینکه فهم عمیق و صحیح این مسأله وابسته به تتبع در مصادیق فقهی آن است و شیخ ارتباط تنگاتنگ و آمیختگی مسائل اصولی با مصادیق فقهی را در اینجا عملاً به اوج خود رسانیده است. در کتاب براءت نیز با پیگیری همین روش کارساز، با ارائه نمونه‌های فقهی فراوان و سودمند و بررسی برخی از آنها، مسائل اصولی این بخش را کاملاً به سمت کاربردی شدن سوق می‌دهد. در این بخش به دهها مثال و فرع فقهی اشاره و یا آنها را بررسی کرده است. اینک مثنوی نمونه خروار از آن همه عرضه می‌گردد:

۱- تنبیه پنجم درباره این است که اصل براءت در صورتی معتبر و جاری است که اصل موضوعی حاکمی در کار نباشد و با این فرض، نوبت به جریان اصل براءت نمی‌رسد. برای مثال اگر در مورد حلال بودن گوشت حیوانی که تذکیه پذیر است، محک داشته باشیم (مثل گوشت گوسفند)؛ اصالت حل جاری و خوردن آن گوشت، حلال می‌شود. اما اگر در حلال گوشت بودن حیوانی شک کنیم، از آن رو که نمی‌دانیم تذکیه پذیر است یا نه، اصالت عدم تذکیه جاری است و نوبت به قاعده حل نمی‌رسد.

مؤلف پس از توضیح یادشده، نظر محقق ثانی را در مورد یک مسأله فقهی که مربوط به همین قاعده اصولی

است، نقل می‌کند و آن اینکه اگر یکی از والدین، حیوانی نجس (مثل سگ) باشد و دیگری پاك (مثل گوسفند) و این مولود نه به حیوان نجس شباهت داشته باشد و نه به حیوان پاك و در نوعی خاص از حیوانات مندرج نباشد، به نظر محقق ثانی و شهید ثانی، اصل در آن، طهارت و حرمت (خوردن گوشت آن) است. بخش دوم این فتوا (حرمت) برخلاف قاعده اصولی مورد بحث است، از این رو شیخ به بررسی آن می‌پردازد و بر این نظر است که اصل، حلیت است و وجهی بر حرمت نداریم. آن‌گاه دلیلی بر حرمت از «شارح روضه» نقل می‌کند و آن را به نقد می‌کشد. (ص ۳۶۳)

این مطلب، باز در شبهه موضوعیه، تکرار و دو مثال مطرح می‌شود: نخست آنکه در مورد شیئی که انسان نمی‌داند ملک خود اوست یا غیر او، اصالت اباحت جاری نیست؛ چرا که استصحاب حرمت بر آن حاکم است. همچنین حیوانی که قابل تذکیه است، اگر بدون تذکیه (ذبح شرعی) بمیرد، گوشت آن نجس و حرام است. حال اگر در تذکیه شک داشته باشیم، اصالت اباحت در آن جاری نیست، زیرا اصل عدم تذکیه بر آن حاکم است. آن‌گاه مؤلف بحث فقهی جالبی درباره میته (مردار) می‌کند و پژوهش کامل را درباره آن به فقه وامی‌گذارد. (ص ۳۷۱) نتیجه‌ای که ما در این دو تنبیه دنبال می‌کنیم آن است که اگر جناب شیخ نمونه‌های فراوان و سودمند فقهی را در این دو مسأله نمی‌آورد و آنها را بررسی نمی‌کرد. و صرفاً به بیان اصل قاعده اصولی بسنده می‌کرد و یا با ذکر نمونه‌ای فشرده و گذرا از کنار آن می‌گذشت؛ خواننده با تطبیق آن بر موارد فقهی چقدر موفق بود و آیا در این مقام سردرگمی و تحیر خواننده را در پی نداشت؟ و اصولاً تا چه میزانی در رفع مشکلات مؤثر می‌بود؟

۲- اصل براءت ویژه شک در وجوب تعیینی است و در شک در وجوب تخیری جاری نیست از این رو اگر در

بسم الله الرحمن الرحيم... در وقت نماز... اگر کسی شک کند که واجب تخییری است یا مباح، اصالت برائت جاری نمی شود. شیخ می نویسد «چه بسا توهم شده که مسأله وجوب نماز جماعت برای آن که ناتوان از قرائت در نماز و تعلم آن است، از این قبیل است، اما این مسأله بر این پایه مبتنی است که آیا نماز جماعت بر وی مستحب است و در عین حال تکلیف را از وی ساقط می کند و یا اینکه وجوب تخییری است میان نماز جماعت و نماز با قرائت محقق است و وجوب تخییری آن را می توان با اصل بر طرف کرد؟»

جناب شیخ آن گاه این نمونه را به نقد کشیده و می گوید: «این مثال از مصداقهای این قاعده اصولی نیست.» در همین باره مطلب سودمندی را از کتاب ایضاح الفوائد نقل می کند و در پایان به تأمل فرمان می دهد. (ص ۷-۲۸۶)

شبهه این مورد را در شبهه موضوعیه به هنگام دوران امر بین محذورین بیان می کند. در آنجا در طلایه سخن می نویسد: «برخی برای این شبهه دو مثال آورده اند: یکی موردی که کسی شک دارد آیا وطی این زن واجب است (از آن رو که همسر اوست و سوگند بر آن خورده یا به دلیلی دیگر) یا اینکه چون نامحرم و اجنبی است، حرام است. دیگر، موردی که نمی داند آیا نوشیدن این مایع واجب است

زیرا سرکه ای است که سوگند بر نوشیدن آن یاد کرده. یا به این دلیل که شراب است، نوشیدن آن حرام است. آن گاه شیخ می نویسد این دو مثال صحیح نیست و اینها مترتب بر این قاعده اصولی نیستند و خود مثالی مناسب می زند و آن جایی است که احترام و گرامی داشت عادل واجب باشد و اکرام و احترام به فاسق حرام؛ در حالی که نمی دانیم که فلان شخص عادل است یا فاسق. (ص ۴۰۲)

در این دو مورد شیخ با تصحیح خطای دیگران در تطبیق قاعده اصولی بر فروع فقهی و متقابلاً نمونه آوری درست، به گونه ای دیگر اصول را به سمت کاربردی شدن سوق می دهد.

۳- در شک در مکلف به، جناب شیخ شبهه را به محصوره و غیر محصوره تقسیم می کند و در شبهه محصوره بر این نظر است که مخالفت قطعیه اش حرام است و موافقت قطعیه اش واجب؛ و مخالفت با علم اجمالی را جایز نمی شمارد. آن گاه این اشکال را مطرح می کنند که پس چرا در موارد متعددی از احکام فقهی بر مخالفت قطعی با علم اجمالی، فتوا داده اند. در اینجا برای روشن شدن مطلب، چندین حکم فقهی را نقل می کند که مخالف قطعی علم اجمالی است، نخستین مورد این است:

«اگر دو نفر مدعی مال معینی باشند، قاضی باید حکم کند مال را نصف کنند و بهر کدام نصفی از آن را بدهند. در اینجا بدون شک با علم اجمالی مخالفت شده، چون بر فرض یقین داریم که مال از آن یکی از این دو نفر است، پس یکی از آنان بناحق مالک نصف آن می شود.»

در مقام پاسخگویی به این قبیل موارد نیز چند نمونه فقهی می آورد (ص ۷-۴۰۴) و بخوبی به مخاطب تعلیم می دهد که چگونه فقه بر اصول مبتنی است و چه اشکالهایی بر سر راه تطبیق قوانین اصولی بر موارد فقهی وجود دارد و چگونه می بایست این موانع را برداشت. در باب استصحاب نیز پژوهشهای شیخ آمیخته با نمونه های فقهی و در صورت لزوم، همراه با تحقیق

شیخ انصاری و اصول کاربردی

درباره آنهاست. توضیح برخی از آنها به قرار زیر است:  
الف. در تقسیم استصحاب می نویسد: گاه استصحاب به اعتبار مستصحب تقسیم می شود، زیرا مستصحب گاه امری وجودی است. مانند وجوب چیزی، (مثال برای حکم تکلیفی) طهارت و پاکی شی (مثال برای حکم وضعی) و رطوبت لباس (مثال برای موضوع خارجی). - و گاه امری عدمی است و آن دو قسم است: اول: استصحاب عدم اشتغال ذمه به تکلیف شرعی؛ دوم: غیر آن؛ مانند عدم تغییر معنای لفظ، عدم قرینه، عدم مرگ زید، عدم رطوبت لباس و پدید نیامدن سبب وضو یا غسل.

شیخ در این بحث و در پی اثبات این ادعا که اختلاف نظر درباره استصحاب در امور عدمی نیز وجود دارد، سخن صاحب مدارک را در یک حکم فقهی گواه خود می گیرد. وی استصحاب عدم تذکیر را منکر شده است؛ با اینکه بیشتر فقیهان برای اثبات طهارت پوست بر زمین افتاده آن را جاری کرده اند.

مرحوم شیخ سرانجام می نویسد:

«تتبع و جستجو در فقه نشان می دهد که در امور عدمی نیز اختلاف نظر است.» (ص ۵۴۹-۵۵۱)

ب. در استدلال بر حجیت و اعتبار استصحاب در شک در رافع نیز می نویسد:

«دلیل دوم ما این است که از آغاز فقه تا پایان آن، در همه موارد شک در بقای حکم سابق مشکوک از جهت رافع، شارع حکم به بقا کرده است.» (ص ۵۶۳)

ج. در باب اصل مثبت می نویسد: اگر استصحاب را به دلیل روایات، حجت بدانیم، استصحاب مثبت اعتباری ندارد. اما اگر آن را از باب ظن معتبر بدانیم، اصل مثبت معتبر است، یعنی استصحاب افزون بر لوازم و آثار شرعی، به لوازم عقلی و عادی آن نیز باید ملتزم شویم، مگر اینکه از سوی شارع محدودیتی ایجاد شود. آن گاه به مطالب جالب توجهی می پردازد و آن اینکه به همین دلیل در فتوهای برخی از فقیهان متأخر و متقدم مواردی از اصل مثبت موجود است. سپس آثار آنان را جستجو می کند و موارد روشنگری را از شرایع، دسته ای از فقیهان، تحریر علامه حلی، مبسوط، مسالک و خلاف

نقل می کند و در پایان می نویسد: «افزون بر موارد بالا، موارد دیگری نیز هست که برای اطلاع از آنها باید به جستجو و تتبع در ابواب فقه پرداخت، بویژه در کتابهای علامه، محقق، شهید اول و ثانی.» (ص ۶۵-۶۶)

د. در بحث از اصالت تأخر حادث می نویسد: گاه یک پدیده با لحاظ زمان سنجیده می شود؛ یعنی موردی که می دانیم امری پدید آمده، ولی مبداء حدوث آن مشکوک است؛ مثلاً می دانیم فلان شخص روز جمعه زنده نبوده است، ولی نمی دانیم که پیش از آن روز مرده است یا در همان روز. در اینجا شیخ بحثهای دقیقی دارد نمونه های جالبی از فقه می آورد. گاهی نیز یک پدیده با ملاحظه با پدیده دیگر سنجیده می شود؛ یعنی می دانیم دو امر، پدید آمده، اما در تقدم و تأخر هریک از دیگری شک داریم. در این صورت اگر تاریخ هر دو مجهول باشد، اصل در هیچ کدام جاری نیست، ولی اگر تاریخ یکی از آن دو معلوم باشد، در دیگری اصل عدم حدوث تا زمان پدیده معلوم جاری می شود. برای نمونه اگر تاریخ شستن لباس با این آب معلوم باشد و زمانی که این آب به مرتبه کر رسیده است، مجهول، استصحاب عدم کریت تا زمان شستن لباس با این آب، جاری است. آن گاه شیخ می گوید: در این مسأله دو نظر دیگر نیز هست: اول آنکه اصل در ناحیه پدیده ای که زمان آن معلوم است، جاری می شود و از ظاهر سخن مشهور فقیهان در پاره ای مسائل فقهی این نظر استفاده می گردد. فقیهانی چون شیخ، ابن حمزه محقق، علامه، شهید اول و ثانی و غیر اینان به صراحت در برخی از احکام فقهی این نکته را اعلام داشته اند.

جناب شیخ، چهار نمونه از آن را نقل کرده است. نخستین نمونه این است که اگر کسی بمیرد و دو وارث داشته باشد که یکی از آنان به تازگی مسلمان شده باشد، اما تاریخ اسلام آوردنش مجهول است و تاریخ مرگ معلوم، اصل عدم مرگ تا زمان اسلام آوردن وارث، جاری

هذا الكتاب  
كان ليتمني بحمد الله  
الاول من محمد هذا الاسرار  
بالاسناد و بطلوع عليه الفرائد ايضا  
وهو كالمسئلة الفطوح لظن في ذلك  
تعالى والراجح على طبعها الكا  
للشيخ الاعظم الرضوي  
اعلى امفاه

جناب شیخ در مسأله، تفصیل می دهد و با چند مثال به تحلیل سخن محقق ثانی در خیار غبن - که مربوط به همین اصل است - می پردازد. آن گاه سخن بحر العلوم را به نقد می کشد. آن عالم فرزانه شش مثال برای این اصل اصولی آورده است. جناب شیخ بر آن است که هیچ یک از شش مثال از مصادیق این قاعده اصولی نیست و این محقق بزرگ در تطبیق این قاعده بر مصادیق فقهی آن به خطا رفته است. (ص ۲-۶۸۱)

نظیر همین اشکال را به گونه ای دیگر در تعارض دو استصحاب مطرح می کند. (ص ۳-۷۴۲)

لازم به یادآوری است که آنچه نقل شد، همچون مشت نمونه خروار است. در سخنان جناب شیخ نمونه های فقهی و بررسی آن شگفت آور است. ۳

**\*\* دستیابی به مبانی اصولی از طریق احکام فقهی**

در بسیاری از موارد جناب شیخ مبنای اصولی یک فقیه، و گاه، گروه، مشهور یا همه فقیهان را از احکام فقهی آنان به دست می آورد. در مطالب پیشین برخی از نمونه های آن را آوردیم؛ در اینجا نیز به پاره ای از آنها به طور بسیار فشرده اشاره می کنیم:

در استدلال به اجماع برای اثبات اصالة البراهه می نویسد:  
«و تحصیل الاجماع بهذا النحو من وجوه: الأول: ملاحظة فتاوى العلماء فى موارد الفقه؛ (ص ۳۵۹) اجماع بر اصالت برائت را از راه های گوناگون می توان حاصل کرد. راه اول ملاحظه فتوای فقیهان در موارد جریان اصالة البراهه در فقه است.»

در تنبیه اول برائت در این باره چنین می نگارد:

«والحاصل انه لا ينبغي الشك فى ان بناء المحقق رحمه الله على التمسك بالبراهه الاصلية مع الشك فى الحرمة كما يظهر من تتبع فتاويه فى المعتبر؛ (ج ۲، ص ۵۴۷) بی گمان مرحوم محقق در شک در حرمت برائت اصلیه

می گردد. سپس با اشاره به سخن شهید اول و شهید ثانی در دروس و مسالک و نقل مثالی از علامه طباطبایی و با استفاده از احکام فقهی، نظر مشهور فقیهان را در این قاعده اصولی، تنقیح و تحریر می کند و در پایان با سخنی کوتاه اما دقیق به رمز این همه دقت و ظرافت در تکثیر مثالهای فقهی اشارت می کند:

«مع انه لا يخفى على المتتبع موارد هذه المسائل و شبهها مما يرجع فى حکمها الى الاصول ان غفلة بعضهم بل اكثرهم، عن مجارى الاصول فى بعض شقوق المسألة غير عزيزة؛ (ص ۸-۶۶۶)

بر پژوهشگر این قاعده در فقه یا احکامی از این قبیل که در آنها مسائل فقهی برگرفته از قوانین اصولی است، پوشیده نیست که برخی از فقیهان بلکه بیشتر آنان، از مجرای این اصول در پاره ای از اقسام این مسأله غفلت ورزیده اند.»

از خطرهای بزرگ اصول انتزاعی و تجریدی این است که اولاً به هنگام بررسی مسائل فقهی، تطبیق قواعد اصولی را بر مواردش مشکل می کند. ثانیاً در تشخیص مجرای قوانین اصولی غفلت و خطا رخ می دهد و شیوه شیخ در حد قابل توجهی این دو کاستی را از بین می برد.

در تنبیه دهم نیز به همین مطلب به گونه ای دیگر اشاره دارد. در آنجا بحث در این است که اگر امر بین تمسک به عام یا جریان استصحاب دایر شود، کدام مقدم است؟

۳. رجوع شود به صفحه های ۲۹، ۳۳، ۸۲-۸۰، ۸۵۶، ۹۰، ۴-۱۰۰، ۲۶۴، ۲۶۸-۹، ۲۷۲، ۳۲۱-۴، ۳۲۸-۹، ۳۵۹-۶۰، ۳۶۸، ۳۶۵، ۳۷۰-۱، ۳۷۵-۶، ۳۸۵-۶، ۳۹۰-۴، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۵۱، ۴۵۳، ۵۴۶-۷، ۵۶۱ و ...

شیخ انصاری و اصول کاربردی

را جاری می‌داند و تتبع در فتاوی ایشان این واقعیت را  
ظاهر می‌سازد.<sup>۴</sup>

در تبیین معنای ظن به بقا می‌نویسد:

«ان المناط فی اعتبار الاستصحاب علی القول بكونه  
من باب التعبد الظاهری هو مجرد عدم العلم بزوال الحالة  
السابقة و يظهر ذلك لأدنی متتبع فی احکام العبادات و  
المعاملات و المرافعات و السياسات؛ (ج ۲، ص ۵۵۷)  
بنابر اینکه استصحاب از باب تعبد و به دلیل روایت  
حجت باشد، ملاک در ظن به بقا یقین نداشتن به زایل شدن  
حالت سابق است و این مطلب [حتی] برای کسی که  
کمترین تتبع را در ابواب فقهی معاملات، عبادات،  
مرافعات و سیاسات داشته باشد، ظاهر است.»

عباراتی از این قبیل در سخنان شیخ فراوان است و  
این شیوه شیخ، نتایج ارزنده دارد: نخست آن که پژوهنده  
اصول، مقدمیت و ابزار بودن آن را همواره نصب العین  
خود قرار می‌دهد. دو دیگر آنکه چگونگی ابتهای مسائل  
فقهی بر قوانین اصولی را تبیین می‌کند. سه دیگر آنکه  
پژوهشگر اصولی را ورزیده کرده تا به آسانی قواعد اصولی  
را بر موارد فقهی آن تطبیق دهد. چراکه تجربه پیشینیان را  
پیش روی او قرار داده و وی را به تأمل در آنها می‌خواند.

#### \*\*\* نقل نظریات فقیهان از آثار فقهی معتبر

جناب شیخ بارها و بارها مطالبی را از کتابهای معتبر  
فقهی به عنوان شاهد نقل می‌کند؛ عبارتهایی از کتابهای  
شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن ادریس، محقق، علامه،  
فخرالمحققین، شهید اول، شهید ثانی، صاحب مدارک،  
کاشف الغطاء، محقق خوانساری و ... نقل می‌کند و از  
آنها در جهت تبیین نظر فقیهان، تطبیق قواعد اصول بر  
مصادیق فقهی و بالاخره کاربردی کردن اصول و حفظ  
مقدمه بودن آن بهره می‌برد.

#### \*\*\* استدلال به قرآن، روایات، اجماع و عقل

۱- استدلال به کتاب:

یکی از شیوه‌های ارزنده شیخ در رسائل، استدلال له  
قرآن به منظور اثبات قوانین اصولی است. نکته مهم این  
است که شیوه استدلال ایشان به آیات دقیقاً همان شیوه‌ای  
است که در مکاسب و دیگر آثار فقهی خود به کار برده

است و عموماً فقیهان شیعه بر همان روشند. این وحدت  
روش در بهره‌گیری از کلام خدا در فقه و اصول آن  
گونه که شیخ عملی ساخته است. اصول را به فقه  
نزدیکتر ساخته و پژوهنده را در استدلال به آیات نسبت به  
احکام فقهی نیز ورزیده می‌کند.

نکته دیگر این که اهتمام جناب شیخ در بحث و  
پژوهش از آیات تنها به منظور کشف قوانین اصولی  
نیست؛ بلکه هدف، بحث و تحقیق از هر آیه‌ای است که  
زمینه دلالت بر اصل اصولی در آن هست، چه شیخ آن را  
پذیرد و چه رد کند. در حقیقت جناب شیخ شیوه استدلال  
به آیات را برای تحصیل قاعده‌های اصولی آموزش  
می‌دهد و این بسیار پسندیده و سودمند است، زیرا به دلیل  
احکام نوپسندای فراوانی که در آینده ظهور خواهد کرد،  
ممکن است به قوانین اصولی جدیدی نیازمند شویم و  
شناخت منبع این قوانین و چگونگی به دست آوردن آن،  
بسیار حائز اهمیت است.

به هر حال اهتمام ایشان به پژوهش پیرامون آیاتی که  
احتمالاً بر قواعد اصولی دلالت دارد و وحدت روش در  
استفاده از آنها، در فقه و اصول، اصول را به سمت  
کاربردی شدن سوق می‌دهد.<sup>۴</sup>

#### ۲- استدلال به روایات:

هر جستجوگر با ابتدایی‌ترین نگاه بر مطالب شیخ  
در می‌یابد که ایشان بارها و بارها در موارد مختلف به  
روایات استناد می‌کند و شیوه استدلال او به روایات برای  
تحصیل قواعد اصولی، همان شیوه‌ای است که در فقه به  
کار می‌برد. از مهمترین موارد استدلال به روایات،  
حجیت خبر واحد، اصالة البرائة و استصحاب است.

۴. جناب شیخ نزدیک به ۷۶ آیه از آیات قرآن را در رسائل مورد استناد و  
یا مورد بررسی قرار داده است.



۴- استدلال به عقل :

در اینجا نیز - برخلاف گروهی از اصولیان - شیخ شیوه ویژه ای را دنپسال می کند که پژوهشگر را به مقدمه بودن اصول متوجه می سازد و از آن رو که تحقیقی در خور و فراختر می طلبد و این فشرده گنجایش آن را ندارد، از آن صرف نظر می کنیم .

\*\*\*\*\* شیوه اصولی حاکم پس از شیخ

پس از شیخ انصاری و میرزای شیرازی، شیوه مرحوم آخوند خراسانی بر حوزه ها غالب شد، تا آنجا که تاکنون نزدیک به ۱۳۰ شرح و حاشیه بر کفایه ایشان نوشته اند.<sup>۵</sup> آن بزرگوار بسیاری از نکته های بالا را از قبیل آوردن مشالهای فقهی، به دست آوردن نظریات اصولی از احکام فقهی، نقل عبارتهای فقیهان و ... یا در حد قابل توجهی کاهش داد و یا حذف کرد و به جای آنها برخی مسائل عقلی را وارد اصول کرد و در نتیجه اصول به سمت تجریدی و انتزاعی شدن گرایید. مرحوم آغابزرگ تهرانی در این باره می نویسد: «... وقد ادخل المسائل الفلسفية في الاصول اكثر ممن قبله من مؤلفي الرسائل والفصول والقوانين و...»<sup>۶</sup>

امام خمینی نیز در حاشیه بر کفایه بر مرحوم آخوند اعتراض می کنند که چرا مسائل علوم عقلی را وارد اصول کرده اید؟<sup>۷</sup>

پس از مرحوم آخوند، شاگردان ایشان، گسترش بیشتری هم در اصول و هم در شیوه انتزاعی ایشان دادند. و بعدها برخی از مباحث اصول، به گونه ای شکل گرفت که اکنون پیراستگی اصول از این زواید ضروری می نماید.



۵. عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۸، ص ۷-۳۴۶.

۶. الشیخ آغابزرگ الطهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ج ۶، ص ۱۸۶.

۷. الامام الخمينی، انوار الهدایة، مؤسسة تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۳ و ۶۰.

۳- استدلال به اجماع :

در بسیاری از موارد جناب شیخ - به همان شیوه فقهی - برای اثبات قاعده اصولی به اجماع و سیره عقلا تمسک می کند. در مطالب پیشین به برخی از آنها اشارت شد و در اینجا نیز به نقل دو نمونه اکتفا می کنیم :

وی در مورد شبهه غیر محصوره می نویسد :

«والمعروف فیها عدم وجوب الاجتناب و یدل [علیه] وجوه: الاول: الاجماع الظاهر المصرح به فی الروض و عن جامع المقاصد (ص ۴۳۰)؛ نظریه معروف میان فقیهان در شبهه محصوره، وجوب اجتناب از اطراف آن است و دلایلی بر این مدعا دلالت دارد: نخست، اجماع روشن و واضحی است که در «روض» بدان تصریح شده و از جامع المقاصد نقل گردیده است.

وی همچنین در استدلال بر تقدیم استصحاب سببی

بر مسببی چنین می نگارد :

«... و یدل علی المختار امور :

الاول: الاجماع علی ذلک فی موارد لاتحصی فانه لایحتمل الخلاف فی تقدیم الاستصحاب فی الملزومات الشرعیة - کالطهارة من الحدث و الخبث، و کرية الماء و اطلاقه، و حیاة المفقود و براءة الذمة من الحقوق المزاحمة للحج و نحو ذلک - علی استصحاب لوازمها الشرعیة کما لایخفی علی الفطن المتبع؛ (ص ۷۳۷)

اولین دلیل بر تقدیم استصحاب سببی بر مسببی، اجماع بر آن در موارد بی شماری از فقه است، زیرا که بی گمان استصحاب در ملزومات شرعی - مانند طهارت از حدث و خبث، کَرِّ یا مطلق بودن آب، زنده بودن انسان گم شده و مفقود، برائت ذمه از حقوقی که با حج تراحم دارد و امثال اینها - بر استصحاب لوازم شرعی آن مقدم است و این مطلب بر متبّع زیرک پوشیده نیست.<sup>۸</sup>